

باگوان عزیز:

چند روز پیش سرشار از انرژی و عشق به خودم بودم.
فرصتی برایم پیش آمده بود تا با شیطان شماره یک خودم،
حسادت روبه رو شوم و نتیجه این بود که خودم را حتی بالاتر یافتم:
احساس شعف بسیار و سپاسگزاری کردم.
هنوز هم یک انرژی عظیم را احساس می‌کنم که تقریباً غیرقابل نگه داشتن است
و به نظر می‌رسد که از نفسانیت و عشق ورزی تشکیل شده است.
اگر واردش بشوم، این مخاطره را پذیرفته‌ام که دیگران را آزار بدهم، ولی راه دیگر،
به نظر سازشکاری می‌رسد.

نشستن و تماشا کردن آن مرا دیوانه می‌کند!

باگوان، پرسش اصلی من این است:

من از این تجربه چه چیزی آموخته‌ام و چگونه از آن استفاده کنم

تا بار دیگر توسط حسادت اسیر نشوم؟

چگونه از این رهایی لذت ببرم تا بتوانم نفسانیت را بدون سازشکاری،

ناکام شدن یا دیوانه شدن بیان کنم؟

ویوکه Vivek، این برای تو تجربه‌ای بسیار بامعنی بوده است،
یکی از تجربه‌های کلیدی که می‌تواند کمک کند تا تمامی انرژی انسان را تغییر دهد.
جورج گرجیف عادت داشت تا نخستین و اصلی‌ترین ویژگی‌های مریدانش را پیدا کند __ یک ویژگی
که دشمن شماره یک آن بود __ زیرا دشمن شماره یک آن شامل کلیدی هست که یا می‌تواند
آن را نابود کند __ اگر آن را درک نکنند __ یا اینکه سبب دگرگونی آن می‌شود.
تو با حسادت روبه رو شدی. حسادت یکی از خطرناک‌ترین عناصر در آگاهی انسان است،
به ویژه در ذهنیت زنانه.

روبه رو شدن با دشمن شماره یک، بدون پنهان کردنش، بدون سفیداب زدن به آن، بدون اینکه آن
را محبوب جلوه بدهی __ که حق با تو است، موقعیت چنان است که البته تو باید حسادت کنی!
__ بدون اینکه به هیچ وجه خودت را با اینکه در آن حسادت حق با تو بوده است، راضی کنی
__ می‌تواند متحول کننده باشد.

اگر خودت را راضی کنی که حق با تو است، حسادت باقی خواهد ماند و قوی‌تر خواهد شد.
آنوقت این انرژی را که اینک احساس می‌کنی، احساس نخواهی کرد. این انرژی توسط آن
حسادت جذب خواهد شد و منتظر لحظه‌ای خواهد شد تا بتواند منفجر شود __ به هر بهانه‌ای.

ولي تو بدون هيچ تشريح و توصيفي براي آن، با آن رويارو شدي... آن را توجيه نكردي و فقط با آن واقعيت رو به رو شدي كه اين حسادت را داري... و آن را پذيرفتي، كه اين به تو ربط دارد و نه به هيچكس ديگر و هيچكس ديگر در اين دنيا مسئول آن نيست.

تمام اين ها بهانه هايي هستند براي حفاظت از حسادت.

تو كارت را خوب انجام دادې و نتيجه اين است كه فقط با تماشا كردن آن، حسادت از بين رفت.

و اين همان چيزي است كه من سال ها است به شما مي گويم: كه هيچكاري نبايد كرد.

فقط با مشكل طوري برخورد كن كه آينه با شيني رفتار مي كند، بدون داوري.

و چون اين دشمن شماره يك تو بود، انرژي فراواني در خودش داشت. حالا حسادت از ميان رفته و آن انرژي رها شده است.

براي همين است كه حالا احساس زنده بودن بيشتر و عشق بيشتر مي كني.

يك نکته را به ياد بسپار: مي تواني بار ديگر همان اشتباه را تكرر كني. نفسانيت و لذت بردن sensuality را محكوم نكن. لذت بردن در سراسر دنيا تقبيح شده است و به سبب همين محكوميت، آن انرژي كه مي تواند در لذت بردن شكوفا شود،

به انحراف كشيده مي شود و به حسادت، خشم و نفرت تبديل مي شود __ نوعي زندگي خشك و بدون تازگي و طراوت.

لذات نفساني همان زندگي تو است. تفاوت بين تو و يك سنگ در همين است __

زيرا سنگ لذات نفساني ندارد.

هرچه بيشتر لذت پرست باشي، بيشتر زنده هستي.

و اگر تمام انرژي تو در عشق ورزي و بازيگوشي نفساني رها شده باشد، بدون اينكه خودت را بازداري، بدون هيچ ترس __ چيزي وجود ندارد كه از آن بترسي. لذت بردن يكي از بزرگترين بركات براي انسان هاست، اين حساسيت تو است، آگاه بودن تو است.

معرفتي كه از صافي بدن گذشته باشد، همان لذات نفساني sensuousness است.

به ياد بسپار: هرگز سازش نكن. سازشكاري مطلقاً با ديده نگاه من مخالف است.

مردم را مي بيني. آنان در رنج هستند زيرا در هر موردې سازش کرده اند و آنان نمي توانند خودشان را عفو كنند، زيرا كه سازش کرده اند. آنان مي دانند كه مي توانستند جرات كنند، ترسوبودنشان را اثبات کرده اند.

آنان از چشمان خودشان نيز افتاده اند، آنان حرمت به خود را از كف داده اند، سازشكاري چنين مي كند.

چرا انسان بايد سازشكاري كند؟ براي از دست دادن، چه داري

در اين زندگي کوتاه، با تماميت هرچه بيشتر زندگي كن.

از رفتن به افراط و تفریط نترس، نمی توانی بیش از تمامیت پیش بروی،
این آخر خط است و سازش نکن.

تمام ذهن تو طرفدار سازشکاری است، زیرا ما اینگونه بار آمده و شرطی شده ایم.
سازشکاری یکی از زشت ترین واژه ها در زبان ما است. یعنی که: "من نمی می دهم،
تو نمی بدی. من نمی را قبول دارم و تو نمی دیگر را قبول کن." ولی چرا؟
وقتی که می توانی همه را داشته باشی، وقتی که می توانی تمام شیرینی را داشته باشی و
بخوری، آنوقت چرا سازش کنی؟

فقط قدری شهامت، قدری جرات لازم است __ و فقط در ابتدا. وقتی که زیبایی سازش نکردن را
و شرافتی را که با خودش می آورد، و خوشی آن و یکپارچگی و فردیت آن را تجربه کنی، برای
نخستین بار احساس می کنی که ریشه پیدا کرده ای، که یک مرکز داری، که به وجود خودت قائم
هستی و آنوقت همچون یک تاجر زندگی نمی کنی.

زندگی کردن همچون یک تاجر، خودفروشی است. همچون یک جنگجو زندگی کن.
یا پیروز هستی و یا شکست خورده، ولی هرگز سازش نکن. بهتر است که شکست بخوری،
با تمامیت. تا اینکه توسط سازشکاری پیروز شوی. آن پیروزی هیچ چیز جز حقارت به تو
نخواهد داد و آن شکست بدون سازشکاری، هنوز هم به تو شرافت می بخشد.
زندگی اسرارآمیز است.

در اینجا گاهی پیروزی فقط شرم آور است و شکست یک شرافت است،
زیرا که انسان سازش نکرده است.

بنابراین هرگونه احساس هوس که داری، هر عشقی را که احساس می کنی،
فقط آن ها را در ذهنت نگه ندار.

وگرنه ترش می شوند، تلخ می شوند. آن ها را بیان کن.

و یک چیز را به یاد داشته باش: بیان کردن همیشه مقدار عظیمی از انرژی ات را آزاد می سازد،
وگرنه انرژی تو به انباشته شدن ادامه می دهد و باری گران می گردد. و وقتی که یک بار گران
شد، شروع می کنی به انداختن مسئولیت روی دیگران. زیرا که تو غمگین هستی، سنگین هستی،
کسی باید کاری خطا انجام داده باشد.

اگر تو غمگین هستی، تو در خطا هستی. اگر شادمانی، حق با تو است.

برای من این تقریباً یک معیار شده است که هرکس که غمگین است، شکایت دارد و نق می زند،
خطاکار است.

باید هم خطاکار باشد. شاید برای اندوه خودش هزار و یک دلیل بیاورد که چرا چنین است.
من این را نمی پذیرم.

او به این سبب اندوهگین است که به زندگیش مجال شکوفایی نداده است. او پس کشیده است حتی وقتی مردم بخواهند یکدیگر را دوست بدارند، خودشان را پس می کشند __ زیرا تمامی مذاهب عشق را مسموم ساخته اند.

آن ها قادر نبوده اند که عشق را نابود کنند، ولی در مسموم کردنش موفق بوده اند. و لذت بردن بسیار محکوم شده است و اگر لذت بردن را محکوم کنی ، آنوقت چه چیزی باقی می ماند؟

آنوقت انسان همچون یک تندیس مرمرین باقی می ماند __ دستش را لمس می کنی و احساس می کنی با یک شاخه ی مرده دست داده ای. تمام انرژی او در خودش فرونشسته است __ به جای اینکه همچون گل ها شکوفا شود، در درونش به عقده هایی تبدیل شده که او را غمزده ساخته است.

دست کم مردم من نباید هرگز به سازشکاری فکر کنند. سازش برای چه؟ واقعی باشید. صادق باشید. خالص باشید.

تا می توانید عشق بورزید. از نفسانیات خود لذت ببرید __ این هدیه ای از سوی طبیعت است. و نظاره گر باشید زیرا از چیزی که لذت می بری، حق هرکس دیگر نیز هست. وگرنه درگیری وجود خواهد داشت.

مردم به سبب درگیری هاست که سازش می کنند.

اگر از زندگی کردن با شدت intense living لذت می بری، باید هرکس دیگر را که به شدت زندگی می کند تحسین کنی.

اینکه او با چه کسی زندگی می کند اهمیت ندارد __ زیرا ما همگی یک زندگی داریم، نیروی حیاتی ما یکی است.

تمامی مذاهب با بیان نفسانیات مخالف بوده اند، زیرا شخصی که بتواند نفسانیاتش را بیان کند، به نوعی استحکام و نوعی آزادی دست پیدا می کند. نمی توانی او را به اسارت بکشی. او بر اساس طبیعت خودش زندگی خواهد کرد.

نمی توانی چیزی را بر او تحمیل کنی. نمی توانی از او یک شوهر یا یک همسر بسازی.

همین دلیل است که جامعه سخت کوشیده است تا سرکوب کند، زیرا انسان سرکوب شده بسیار تحقیر شده است __ او تقریباً همچون یک گاو نر اخته شده است.

نمی توانی یک گاو نر را به گاری ببندی. گاو نر بسیار نیرومند است. می تواند تو و گاری تو را به هرکجا که بخواهد بکشاند، به جایی که تو هرگز نمی خواهی بروی. نمی توانی او را کنترل کنی. و اگر او با ماده گاوی زیبا برخورد کند، به آسانی از گاری تو بیرون می زند.

اینکه بر سر تو و گاری تو چه بیاید، به خودت مربوط است!

او بي درنگ شروع به عشقبازي مي كند و ابدأ اهميتي نمي دهد كه گاري سرنگون شده تو در زير آن افتاده اي.

انسان ها مي بايد از قديم دريافته باشند كه گاوهاي نر را نمي توانند مورد استفاده قرار دهند، بي فايده هستند.

ولي آنان سبب بي فايده بودن گاوهاي نر را دريافتند، زيرا پر از انرژي هستند، بسيار هوسران و عشقباز هستند.

مردم شروع كردند به اخته كردن گاوها و وقتي كه گاوي اخته شد، مي تواني او را به موجودي كاملاً تحقير شده و ناتوان تبديل كني كه سرنوشتش چنان نبوده است. حالا مي تواني او را به گاري ببندي. مي تواني او را برده سازي. مي تواني در مزرعه و هر جا كه بخواهي از او كار بكشي. تو نيروي توليد مثل او را نابود کرده اي. تو بر عليه طبيعت جرمي را مرتكب شده اي. حالا ماده گاوي مي تواند از کنار او رد شود و او به آن ماده گاو حتي نگاه هم نمي كند، او انرژي ندارد.

در دوران كودكي ام، وقتي ديدم كه گاوي را اخته مي كنند، پرسيدم كه موضوع چيست.

پدرم گفت، "وقتي به قدر كافي بزرگ شدي، خواهي فهميد."

گفتم، "نمي خواهم منتظر بشوم. مي خواهم حالا بفهمم. چرا اين موجودات بيچاره را چنين شكجه مي دهند؟"

پدرم گفت، "تو فقط صبر كن."

و وقتي كه فهميدم، به پدرم گفتم، "شما فقط در مورد گاوها چنين نكرده ايد، در مورد انسان ها

هم همين كار را کرده ايد __ به روشي ديگر، نه جسماني، بلکه رواني."

تمامي مذاهب انسان ها را اخته مي كنند. براي نمونه، در سراسر دنيا به زنان گفته اند كه در

هنگام عشقبازي نبايد هيچ نشانه اي از لذت بردن نشان بدهند. چه بي معني. حتي در هنگام

معاشقه نيز نبايد از خودشان نشانه هاي لذت بردن را نشان دهند زيرا اين كاري است كه

روسپيان مي كنند نه خانم ها __ و اين يك سازشكاري است. آنان با خانم بودن، سازش کرده اند.

بنابر اين وقتي كه مرد با آنان معاشقه مي كند، آنان چشم بسته دراز مي كشند، زيرا حتي باز كردن

چشم ها نيز براي يك خانم مجاز نيست __ ديدن چنان صحنه ي زشتي كه آن حيوان روي آنان

بالا و پايين مي رود.

"خانم ها" چنين صحنه هايي را نمي بينند! بهتر است چشم هايت را ببندي. و حركت نكني!

هزاران سال بود كه زن ها چيزي از انزال نمي دانستند __ و حتي امروزه در شرق،

نودونه درصد از زنان نمي دانند كه انزال orgasm چيست.

و در سراسر دنيا نيز داستان همين بود، زيرا آنان هرگز حركت نمي كردند،

هرگز لذت نمی برند، هرگز به بدنشان اجازه ی رقصیدن نمی دادند.

رفتارهای جنسی زن و مرد با هم تفاوت دارند. جنسیت مردان بیشتر موضعی است و به آلت تناسلی محدود می شود. جنسیت در زنان بیشتر لذت بردن است تا سکس، در تمام بدنشان منتشر است. تا تمامی بدن زن در معاشقه مشارکت نداشته باشد او لذت انزال را ___ که بزرگترین نعمت طبیعت است ___ تجربه نخواهد کرد.

و این واقعاً تکان دهنده و تعجب آور است که چون مرد زن را نابود کرده، چون زن مجاز نبوده تا از معاشقه لذت ببرد، خود مرد به تنهایی تمام بالا و پایین رفتن ها را انجام داده است. شخص دیگری وجود نداشته است.

شنیده ام که مردی مست در ساحل دریا قدم می زد.... آنوقت مردی را دید که دراز کشیده و روی بازوهایش بالا و پایین می رود (push-ups تمرین پشت بازو م). مرد مست به پایین نگاه کرد، به این طرف و آنطرف نگاه کرد، دور او گشت و سپس به پشت آن مرد زد و گفت، "پسر جان، دخترت رفته است. چرا بی جهت بدنت را خسته می کنی؟ به خانه برو."

ولی این واقعاً اوضاع انسان هاست. و محصول جانبی این است که همین به اصطلاح نجیب زادگان gentlemen که چنین موقعیت زشتی را درست کرده اند ___ که همسرانشان را از لذت بردن محرم کردند و آنان را موجودات خشکی بار آوردند ___ در دسرهای زیادی را درست کردند، زیرا این زنان موجوداتی خشمگین، عصبی، غرغرو و ستیزه جو شده اند.

این ها دقیقاً انحراف های همان انرژی است که می توانست به گل ها و رایحه ها تبدیل شود. و از سوی دیگر، آن نجیب زادگان مجبور بودند نزد زنان روسپی بروند.

آنان بودند که روسپی ها را درست کردند ___ که یک زشتی دیگر بود، مجبور ساختن زنان به فروختن بدن هایشان ___ زیرا آنان با زنان خودشان نمی توانستند به اوج انزال دست یابند. خارج شدن اسپرم به معنی انزال نیست.

آنان می توانستند تولید مثل کنند، ولی قادر به تولید انزال نبودند.

انزال به دو شریک نیاز دارد که لذت جویانه باهم برقصند.

برای آفرینش "خانم ها" ladies، آنان مجبور شدند که زنان بیچاره ی دیگر را به روسپی تبدیل کنند.

اگر خوب به ساختار اجتماعی و رفتارهای آن و روش هایی که انسان را نابود ساخته

نگاه کنی، اجتماعی واقعاً زشت است، بسیار تهوع آور است.

دست کم مردم من باید تماماً آزاد باشند. آنان باید عشق بورزند. و در اینجا خانمی وجود ندارد و هیچ نجیب زاده ای وجود ندارد. در اینجا فقط مردان و زنان وجود دارند، مردان و زنان واقعی.

و هوسراني كنيد. از زندگي در نهايت خودش لذت ببريد و به ديگران نيز كمك كنيد تا از زندگي به تماميت لذت ببرند.

و در نهايت تعجب درخواهيد يافت كه به سبب عشق شما، به سبب هوسراني شما، تمامي رفتارهاي زشت شما از بين رفته است، زيرا آن ها ديگر هيچ انرژي دريافت نمي كنند ___ آن رفتارها نوعي انحراف بودند، محصولات جانبي سازشكاري شما بودند. به هيچ دليلي سازش نكنيد ___ احترام و آبرو.. همگي بي معني هستند. قبل از تو چند ميليون انسان زندگي کرده اند؟ و آيا چند نام را به ياد داري كه بسيار محترم، بسيار شريف بوده اند؟

و آنان تمامي زندگيشان را فدائي آبرو و احترام خود کرده اند و اينك حتي نام آنان نيز...؟ هيچكس نمي داند كه آيا واقعا وجود داشته اند يا نه.

در اساطير جين داستاني بسيار زيبا وجود دارد. من خيلي آن را دوست داشته ام. در اساطير جين اگر پادشاهي تمام دنيا را فتح كند به او چاكر اورتئين *chakravartin* مي گويند. چاكر ا يعني چرخ، گويي كه دنيا يك چرخ است ___ يك چرخ هم هست ___ و او تمامي آن را فتح کرده است. اسطوره چنين است كه در بهشت فقط چاكر اورتئين ها مجاز هستند تا روي كوهستان طلايي امضا كنند.

مردي چاكر اورتئين شد و از اينكه اينك مي تواند نامش را روي كوهستان طلايي بنويسد بسيار خوشحال بود. كوهستاني عظيم است و مردماني اندك _ هرچند گاه يك بار ___ قادر بوده اند تا نامشان را روي آن كوهستان بنويسند.

آن مرد از دنيا رفت و وارد دروازه هاي بهشت شد و ننگهبان از او پرسيد، "تو بايد نامت را بر روي كوهستان طلايي بنويسي. ولي تنها برو، هيچكس را با خودت نبر."

او گفت، "چرا؟ من دوست دارم چند نفر از دوستانم را كه قبل از من مرده اند با خودم ببرم وگرنه امضا كردن روي آن كوهستان چه لذتي دارد؟ هيچكس تو را تماشا نمي كند، هيچكس هرگز نخواهد دانست كه در آنجا امضا کرده اي."

نگهبان گفت، "به من گوش بده. من مدت هاست كه اين شغل را دارم... قبل از من پدرم در اين مقام بوده و اين شغل موروثي ما است. و اين توصيه به هر كس كه براي امضا كردن رفته داده شده است. و همه خواهان همان چيزي بوده اند كه تو مي خواهي. و پس از آن، همگي از ما تشكر کرده اند كه «خيلي از لطف شما ممنونيم كه نگذاشتيد كسي را با خودمان ببريم.» پس لطفاً تنها برو."

او با اكره پيش رفت و ننگهبان كوهستان درها را باز كرد و گفت، "مشكلي هست. كوهستان پر از نام شده است."

جايي وجود ندارد. و این تنها در مورد تو نیست. قبل از من پدرم در اینجا بوده و پیش از او پدرش در اینجا بوده.

این شغل فامیلی ما است. و من شنیده ام که قرن هاست که چنین بوده است و کوهستان جاي خالي ندارد. بنابراین، هر وقت شخص تازه واردي مي رسد، بايد اول نامي را پاك كند و به جاي آن، نام خودش را بنويسد. راه ديگري وجود ندارد، جايي نیست."

آنوقت او دريافت که چه خوب شد کسي را همراهش نياورده است که این را ببیند.

کوهستاني بزرگ و حتي يك جاي كوچك هم براي نام او وجود ندارد.

ولي او مي بايد مردي فهيم بوده باشد. به دروازه بان گفت، "من نام کسي را پاك نخواهم کرد، زیرا فايده اش چیست؟"

فردا کسي مي آيد و نام مرا پاك مي کند و نام خودش را مي نويسد. این بي فايده است.

بنابر این چاکر/واتين بودن من عبث است و من مي پنداشتم که فقط گاهي اوقات چنین

اتفاقي مي افتد. من اشتباه مي کردم.

تمامي این کوهستان پر از نام فاتحان دنياست."

زندگيت بسيار کوتاه است. نگران احترام و آبرو نباش، نگران افتخار و اینکه ديگران چه

مي گویند نباش. فقط به انرژی خودت گوش بده و از آن پيروي کن. من این را شهامت

مي خوانم. لذت ببر و عشق بورز و اگر بتواني با تماميت عشق بورزي و لذت بيري امکان دارد

که روزي به وراي حواس جسماني بروي و به نقطه اي از هشياري برسي که تمام انرژی تو

به شعله اي از آگاهی تبدیل گردد __ تمام لذات جسمي ات، تمام شهوات، تمام عشقت،

همه چيزت __ به آن شعله تبدیل شود که به آن شعله، اشراق و بيداري مي گویند:

شعله اي که براي همیشه در کائنات باقي مي ماند، بدون اینکه شکلي ديگر بگيرد،

زیرا تمامي امکانات تبدیل شدن را مصرف کرده است.

مردم بارها و بارها در همان سطح به دنيا باز مي گردند. این شرافتي ندارد.

اگر با تماميت زندگي کني، فقط يك بار کافي است.

پس ويوك، تو با حسادت خودت بسيار خوب رفتار كردي. اينك آن انرژی تخلیه شده است __

زیرا تو وارد حسادت نشدي. وگرنه آن حسادت تو را مي سوزاند، زخمي ات مي کرد،

تو را غمزه مي کرد، به تو آسیب مي زد و ديگران را نيز مسموم مي ساخت __

زیرا ما چنان که مي پنداريم، جدا نیستيم.

ما در عمق بسيار به هم پيوند داريم و به ويژه در اینجا با من. شما بيشتري و بيشتري به يکديگر پيوند

مي خوريد. تفاوت ها از بين مي روند، کسي اهميت نمي دهد که چه مذهبي داري، از چه مليتي

هستي، هيچ مانعي باقي نمي ماند.

مردم به هم نزدیک تر و نزدیک تر می شوند. این یعنی که آنان از هم تاثیر می پذیرند. اگر یکی بیمار شود، اندوهگین شود آنوقت دیگران نیز هریک به نوعی تحت تاثیر قرار می گیرند. اگر کسی شادمان باشد __ برقصد، آواز بخواند و گیتارش را بنوازد __ آنوقت دیگران نیز در قلبشان ترانه ای را احساس می کنند.

و من می خواهم که شما بیش از پیش به هم نزدیک باشید، تقریباً همچون یک روح در بدن های مختلف.

تو سال ها بود که با حسادت مبارزه می کرده ای. اینک آن کلید را یافته ای. بار دیگر، اگر حسادت آمد، بی درنگ آن را بگیر و همانطور که با دشمن شماره یک خودت رفتار کردی، می توانی با تمام دشمنانی که به ذهنت می آیند رفتار کنی. آن ها دشمنان کوچکتري هستند، حتی زودتر از بین می روند، آن ها آنقدر انرژی ندارند.

ولی اگر انرژی باقی بماند، آنوقت مشکلات حتماً ظهور خواهند کرد __ با این انرژی چه می کنی؟

تاکنون آن انرژی توسط حسادت مصرف و مکیده می شد. اینک در تمام بدنت پخش شده است. احساس لذت و عشق بیشتری می کنی. و تو، تاکنون، به نوعی خشک بوده ای، همیشه خودت را قدری از مردم دور نگه می داشتی.

این تقصیر تو نیست، این مصیبت تمام انگلستان است! پس این انگلیسی بودن را نیز دور بینداز. فقط انسان باش.

و منتظر نمان، زیرا اگر آن انرژی بیان نشود، تولید مشکل می کند.

آن را بیان کن __ برقص، آواز بخوان، عشق بورز، هر چیزی که به نظرت آمد، انجامش بده.

فصل هفده سوم ژوئن ۱۹۸۶، عصر

اگر با تمامیت زندگی کنی، یک بار کافی است